

اسلام و

مسیحیت اروپایی*

محمد مجتهد شبستری

موضوعی که درباره آن صحبت خواهم کرد، مسئله اسلام و مسیحیت اروپایی است. شاید خوانندگان چنین برداشت کنند که بنده می‌خواهم تنها در مورد یک مبحث دینی سخن بگویم، ولی اینطور نیست و تصور می‌کنم موضوعی را که در این به طور کلی درباره آن بحث خواهم کرد، می‌توان یک موضوع سیاسی نیز به شمار آورد بنابراین بازمینه ذهنی مخاطبین کاملاً در ارتباط است. این جانب چنین تصور می‌کنم که در کشور ما مناسبترین ارگانی که توانایی پیگیری این مطلب را دارد، وزارت امور خارجه است. بنابراین در محفل وزارت امور خارجه، سخن گفتن از این مطلب بجاست.

منظور از اسلام و مسیحیت اروپایی که موضوع سخن است، به طور کلی بیان این مطلب است که گفتگوی دینی، گفتگو درباره مباحث دینی میان اسلام و مسیحیت، برای کشور ما امروز یک ضرورت است نه یک امر مستحب. برای پاسخ به این ضرورت، ابتدا لازم است بدانیم چرا مسئله مسیحیت را با قید اروپایی عنوان می‌کنیم؛ زیرا در عین حال که یک سلسله اعتقادات مشترک و جهت گیری‌های مشترک در عالم مسیحیت وجود دارد، بلوک بندی‌های خاصی هم در داخل عالم مسیحیت موجود است که هر یک از آنها ویژگی‌های خاص خود را دارند. مثلاً مسیحیت اروپایی یک سلسله ویژگی‌هایی را داراست که در مسیحیت آمریکای لاتین و یا آفریقای سیاه وجود ندارد. طبعاً مسیحیت اروپایی بنابر تاریخ گذشته خود، مفاهیم سازماندهی داخل اعتقادات و افکار و سنن و آرایش آدابی هماهنگ با سایر جنبه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی، که

* این مقاله، متن پیاده شده از نوار سخنرانی حجت الاسلام محمد مجتهد شبستری در سمینار «اروپای ۱۹۹۲» در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است.

در داخل رایج است، دارد و به طور خلاصه یک مسیحیت سازگار با اروپاست. در حالی که مسیحیتی که در آفریقای سیاه یا در آمریکای لاتین وجود دارد، چهره‌ای انقلابی دارد و مفاهیم انقلابی وارد آن شده که آنها خود از آن به الهیات آزادی بخش تعبیر کرده و بر روی آن کار می‌کنند و مجموعه‌ای که این مسیحیت را تشکیل می‌دهد به عنوان یک فرهنگ دینی با محیط آمریکای لاتین و نیازهای انقلابی آنجا و یا آفریقای سیاه و ... متناسب است. بنابراین چون در این محفل محترم قرار است دربارهٔ اتحاد اروپا صحبت شود، بنابراین بجاست که بنده مسیحیت اروپایی را اینجا در کنار اسلام بگذارم و موضوع را تحت عنوان اسلام و مسیحیت اروپایی مطرح کنم.

مسئله‌ای که مدتهاست در عالم مسیحیت، بخصوص در مسیحیت اروپایی، به آن اهمیت می‌دهند، مسئلهٔ گفتگوهای میان ادیان است؛ یعنی دیالوگ. ابتدا این مسئله را عرض بکنم که آیا از نظر فرهنگ اسلامی ما بحث کردن دربارهٔ مفاهیم و معتقدات اسلام از یک طرف و مسیحیت و یا هر دین دیگر، نه به عنوان رد آن دین، بلکه به عنوان دیالوگ و مذاکره، معنا دارد یا خیر. آیا ما از دیدگاه فرهنگ اسلامی باید چنین تصور کنیم که هرگاه با پیروان ادیان دیگر صحبت می‌کنیم باید با این تصور وارد صحبت بشویم که می‌خواهیم آنان را ارشاد کنیم و یا تصورات آنها را رد بکنیم؟ آیا وجههٔ دیگری هم برای مذاکره وجود دارد و یا فقط همین وجهه است؟ حقیقت این است که وجههٔ دیگری وجود دارد و آن نفس دیالوگ و مذاکره است. دیالوگ یعنی به مذاکره نشستن با دیگران به منظور گفتگو کردن با آنها دربارهٔ حقایق مشترک دوطرف به این منظور که گفتگو کننده حقیقت مورد نظر و مورد علاقهٔ خود را، معتقدات خود را، بهتر و عمیقتر درک کرده و آن را متناسب با محیط و فرهنگها و مکاتب موجود دیگر بازسازی کند، ولی در اینجا منظور این نیست که چیزی از خودش کم بکند و حتماً چیزی از دیگری بگیرد، بلکه بدین معناست که در حال و هوای جدید موقعیت خود را بهتر درک کند. دیالوگ تنها در مسائل دینی مطرح نمی‌شود، شما کاملاً اطلاع دارید که در روابط بین‌المللی امروز، مذاکره به این معنا در همهٔ زمینه‌ها جای خود را باز کرده و شناخته شده است.

مسیحیت اروپایی سالیان سال است که سخت به این مسئله می‌پردازد و از میان ادیان دیگر و پیروان آنها حریف و طرف گفتگو طلب می‌کند. چرا این کار را می‌کند؟ دو دلیل وجود دارد. اگر از دید کلیسای مسیحیت اروپایی به این مسئله نگاه کنیم، آنها دیدشان در واقع به تعبیر امروز ما دینی-دنیوی است. اگر از دید دولتهای اروپایی نگاه کنیم، مسئله دنیوی-دینی است (با این تقدم و تأخر)؛ یعنی کلیسای اروپایی به

این گفتگو می‌پردازند به این دلیل که آنها علاقه دارند با مردم روی زمین در حد امکان به تفاهم برسند. چون محبت اصل اساسی مسیحیت است، تحقق محبت میان خود و دیگران با تفاهم واقعی میان خود و دیگران و بهتر درک کردن خود در رابطه با دیگران میسر است. و اما دولت‌ها از دید دیگری مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهند و آن این است که کلیساها به عنوان مؤسسات نیرومند در کشورهای اروپایی، تنها مؤسسات دینی نیستند بلکه مؤسسات دنیوی نیز محسوب می‌شوند (این سخن که در مسیحیت، دین و دنیا از هم جداست، یا دین و سیاست از هم جداست متأسفانه در کشور ما بد تعبیر شده و آنچه در اذهان جا افتاده است، منظور نیست. آنجا کارگزارهای دین و سیاست از هم جدا هستند نه اینکه در عالم مصداق و تحققها کلیسا نقشی در دنیا و سیاست ندارد یا دنیا و سیاست نقشی در کلیسا ندارد. البته این الآن موضوع بحث من نیست.) از دید آن دولت‌ها قضیه این است که کلیسا وقتی دیالوگ انجام می‌دهد یک وظیفه دینی به عهده دارد اما در عین حال یک وظیفه دنیوی هم انجام می‌دهد. به این شکل که به جامعه و ملتش خدمت می‌کند تا این ملت فرهنگ دینی خود را بدرستی درک کند و در مواجهه با انسانهای دیگر کار به سوء تفاهم، انکار واقعیات و در نتیجه برخوردهای دینی میان ملتها و خشونت و ابهام، که بسیاری از مسائل زشت دیگر را به دنبال دارد، نینجامد. از دید دولت‌ها که به این قبیل مذاکرات پروبال می‌دهند این بُعد دنیوی کار است. قضیه آنها دنیوی-دینی است؛ یعنی این دولت‌ها همان‌طور که اطلاع دارید لائیک هستند، برای آنها دین به عنوان بخش مورد احترامی از فرهنگ آن جامعه مطرح است و آنها محاسباتشان این است که وقتی مذاکرات انجام می‌گیرد، به نوعی تفاهمها انجام می‌گیرد و بخش فرهنگی دینی به یک تفاهمی با سایر فرهنگها می‌رسد. بنابراین دولت‌ها در اداره جامعه، در یک کلیت و در روابط بین‌المللی و غیره از آن استفاده می‌کنند. خوب این چیزی است که انکارناپذیر است، حال اگر ما بگوییم که مسیحیت انقلابی را قبول داریم، ولی مسیحیت اروپایی را قبول نداریم، به عقیده من این خیلی دور از واقع بینی است. ما با دو نوع مسیحیت مواجه هستیم، یکی مسیحیتی که در امریکای لاتین و آفریقای سیاه مطرح است و دیگری مسیحیتی که در این کشورهاست. اگر کسی اینطور فکر کند که با مسیحیت اروپایی نباید کار داشته باشیم، باید چنین نیز تصور کند که ما در روابط دیپلماتیک و اقتصادی هم با اروپا کار نداریم و می‌خواهیم فقط با کشورهای انقلابی رابطه داشته باشیم. در غیر این صورت اگر کسی قبول داشته باشد که با همه دنیا می‌خواهد رابطه داشته باشد، باید بگوید با مسیحیت اروپایی هم کار

خواهیم داشت. به هر حال کلیساهای اروپایی سخت در پی تعقیب مسئله دیالوگ هستند. همانطور که عرض کردم، برای این کار مؤسساتی را، چه در بخش کاتولیک و چه در بخش پروتستان، به وجود آورده‌اند. سالهایی که این جانب در آنجا بودم، این قبیل جلسات دایر بود و در آن شرکت می‌کردیم. حالا این مسیحیت اروپایی سوابق خاصی با اسلام دارد و در میان ادیانی که با آنها به دیالوگ می‌نشیند، به مذاکره با اسلام سخت علاقه مند است و دلیل آن هم روابط تاریخی خاص مسیحیت اروپایی با اسلام و کشورهای اسلامی است. مسیحیت در برخورد های تاریخی خود با دو دین، برخوردهای مستقیم و رویا روی بسیار داشته است که یکی یهودیت و دیگری اسلام است. برخوردهایش با یهودیت ابعاد سیاسی چندانی نداشته است اما برخورد آن با اسلام کاملاً سیاسی بوده است. شما خوب می‌دانید که در طول قرن‌ها اسلام به صورت یک دین فاتح به جهان مسیحیت حمله کرد و سرزمینهای آنها را یک به یک از دستشان گرفت. در قرون اخیر کار به جایی رسید که تهدیدی که از ناحیه امپراتوری عثمانی متوجه مسیحیت بود، بسیار جدی تلقی شد. مسئله جنگهای صلیبی بسیار مهم بود به طوری که قبلاً رابطه بسیار مهم انتقال علوم از طریق فرهنگ و تمدن اسلامی به اروپا پیش آمده بود و بعدها مسئله استعمار کشورهای اسلامی به وسیله تمدن غربی پیش آمد. مجموعه این عوامل موجب شد که مسیحیت به عنوان یک دین و به عنوان یک فرهنگ دینی با هیچ یک از ادیان دیگر دنیا این برخورد تنگاتنگی را که با اسلام داشته، نداشته باشد. این واقعیات عواقبی را به وجود آورده است که این مسائل نه تنها از دیدگاه ارباب کلیسا و الهیون بسیار مهم است، بلکه از دیدگاه سیاسیون اروپا هم بسیار مهم است. مسیحیت در کل اروپا، بخصوص در بخش پروتستانتیزم، خود را در استعمار کشورهای اسلامی گناهکار می‌داند. در این باره دهها کتاب نوشته شده است. به گذشته که نگاه می‌کنند تبشیر می‌بینند، مسئله تبشیر و میسیونری پروتستانها نقش فوق العاده‌ای در جاده صاف کنی استعمار داشته است.

مسیحیت اروپایی در حال حاضر با یک وجدان گناهکار در ستیز است تا شاید در جهت دفع آن برآید و در پی راه چاره‌ای است تا با این مللی که روزی به نام دین استعمار شده‌اند کنار بیاید. برای آنها دقیقاً یک مسئله وجدانی-فرهنگی-دینی تئولوژیک مطرح است و این تنها یک بُعد قضیه است. بُعد دیگر، مسئله جنگهای صلیبی است که مسائل ویژه‌ای را مطرح کرده و فکر می‌کنند که آنها را چگونه باید گردآوری کنند. یک بُعد دیگر قضیه همین مسئله است که این کشورهای اسلامی بازار کشورهای اروپایی شده‌اند و از ناحیه

دولتها بر کلیساها فشار می‌آورند که باید با ملت‌های مسلمان به گونه‌ای تفاهم داشت (تفاهم دینی و فرهنگی). مسئله دیگری که اخیراً مطرح شده، این است که مسیحیت اروپایی در اسلام یک نوع اصالت و حیانی سراغ گرفته که می‌خواهد از آن به طور معنوی بهره‌برداری کند. این قضیه درجایی گفته نمی‌شود، ولی در میان خواص و ارباب کلیسا مطرح است. حال من راجع به آن مختصری توضیح می‌دهم. در بعضی از جلساتی که ما در اروپا شرکت می‌کردیم، از سخنان بعضی‌ها این مطلب تازه را استنباط می‌کردیم. آن مطلب خلاصه‌اش این است که مسیحیت از نظر تاریخی و استناد به یک متن و حیانی وضع روشنی ندارد. در مورد کتابهای مقدس مسیحی پس از نقدهای علمی که به عمل آمده، به این نتیجه رسیده‌اند که اینها نوشته‌ها و تألیفات انسانی است، فوقش این است که در نوشتن این تألیفات انسانی ملهم بوده‌اند. عیسای تاریخی زیر سؤال رفته از نظر تحقیقات تاریخی در نظر عده‌ای از تنولوگهای مسیحیت کم‌کم از لحاظ تنولوژی دارد به یک پیام تبدیل می‌شود، منتها یک پیام محتوادر. گفته می‌شود اصل در مسیحیت این است که بینیم پیامش چیست و به مبدأ تاریخش کار نداشته باشیم.

کتابهای گوناگون و متعددی در مورد مسئله عیسای تاریخی نوشته شده که آیا می‌شود رد پای او را گرفت یا خیر؟ مجموعه این مسائل برای عده‌ای از ارباب اهل نظر در داخل کلیسا یک خرده گران تمام شده و غیر قابل قبول و هشدار دهنده به نظر آمده است و می‌گویند اگر قرار باشد دینی که در مجموع از یک مبدأ تاریخی حرکت می‌کند، از بنیاد تاریخی خود انفصال پیدا کند و صرفاً تبدیل به یک پیام دینی شود، این مسئله برای آن دین یک خطر است. در چنین شرایطی این مسئله که در اسلام به وجود عیسی مسیح به عنوان یک واقعیت تاریخی اعتراف شده (منتها به عنوان پیامبر) از یک طرف، و از طرف دیگر تسلسل و پیوستگی تاریخی اسلام فعلی با اسلام عصر رسول اکرم (ص) و اینکه قرآن از نظر تاریخی—حتی به اعتراف محققان غربی—به رسول اکرم (ص) استناد داده شده است، هیچ تردید نیست (و بنابراین دین اسلام تنها دینی است که از نظر تاریخی متون دینی آن به بنیانگذار این دین استناد قطعی دارد) و همچنین این مسئله که ویژگی‌های یک دین، آنچه را که می‌شود با آن معیارها و ملاکها یک دین را دین الهی شناخت و یک متن را متن و حیانی، به نظر بسیاری از محققان مسیحی در قرآن وجود دارد.

به طور رسمی واتیکان در نشستهای اخیر خود اسلام را به عنوان دین و حیانی شناخته است، مجموعه این جریانها برای عده‌ای از مسیحیان این فکر را پیش آورده است که اگر ما با اسلام نزدیک بشویم و به تفاهم برسیم اسلام می‌تواند یک پشتوانه

خوبی از نظر تاریخی برای ما باشد؛ یعنی اگر اسلام دین وحیانی باشد با این پیوستگی تاریخی که دارد و با توجه به اینکه وجود عیسی مسیح را قبول دارد، مسیحیت می‌تواند به اسلام تکیه کند. مجموعه این عوامل دست به دست یکدیگر داده و موجب شده است که آنها سخت علاقه‌مند دیالوگ با کشورهای اسلامی باشند.

آنها در یک چنین شرایطی برای این کار با علاقه شدیدی دست به سوی همه کشورهای اسلامی دراز می‌کنند. سالهایی که بنده در آنجا بودم، یعنی حدود یازده سال قبل، می‌دیدیم که به علت اختلافی که در فرهنگ اروپایی و فرهنگ کشورهای اسلامی وجود دارد، کم به تقاضاهای کلیساها پاسخ داده می‌شد. ما با فرهنگ دیالوگ‌آشنایی چندانی نداریم و در اینجا منظور از ما یعنی کشورهای اسلامی. این کشورها معمولاً از اصول دیالوگ بی‌اطلاع هستند. شاید شما سروران عزیز در مذاکرات سیاسی هم این مسائل را از نزدیک لمس کرده باشید. در جلسات دیالوگ غالباً مسلمانها از جهت تبلیغ و ارشاد پیش می‌آمدند که استقبال از این روش مشکلاتی را همراه می‌آورد. این جلسات دیالوگ یکی دوبار تشکیل می‌شد و بعد از آن قطع می‌شد. دو تیپ در این جلسات حاضر می‌شدند یک تیپ، متدینین بودند که به این جلسات می‌آمدند و علوم اسلامی تحصیل کرده بودند و به جنبه مطلوب از نظر اروپایی‌ها در دیالوگ توجه نمی‌کردند و غالباً می‌خواستند تبلیغ کنند و مسیحیان را رد کنند. یک تیپ دیگر که متأسفانه آنها هم غالبشان به دین فقط به عنوان یک فرهنگ نگاه می‌کردند، ایمان دینی‌شان ضعیف بود. خود مسیحیان اروپا این را قبول نداشتند و می‌گفتند ما می‌خواهیم با کسانی به گفتگو بنشینیم که دو چیز در آنها جمع شده باشد یعنی از یک طرف بتوانند وارد مذاکره شوند و از طرف دیگر مسلمانان با ایمانی باشند؛ زیرا ما در مذاکره با انسانهای با ایمان است که می‌توانیم تتولوژی خود را معنا کنیم نه در مذاکره با انسانهایی که ایمان برای آنها چندان مفهومی ندارد. اما این مشکل همچنان در آنجا وجود داشت و دیالوگها پا نمی‌گرفت.

من می‌خواهم اینطور نتیجه‌گیری کنم که اکنون در دنیا، در مورد اسلام و مسلمین، آنچه می‌گذرد در درجه اول مورد مطالعه کسانی قرار می‌گیرد که می‌خواهند ببینند عالم اسلام چیست و الان مناسبترین فرصت است که به این تقاضای نیرومندی که در مسیحیت اروپایی برای دیالوگ با جمهوری اسلامی ایران وجود دارد پاسخ داده شود و این مسئله برای جمهوری اسلامی ایران بسیار نافع است.

من قبول می‌کنم که این کار باید با آمادگی‌های ویژه‌ای انجام شود و معتقد

هستم که این کار اهلش را می‌طلبد و اصولاً این قبیل مذاکرات تمرینهای ضروری خود را لازم دارد. اگر جمهوری اسلامی بتواند با مسیحیت اروپایی در مراحل مناسبی این مذاکرات را تعقیب کند، تردیدی نیست که دو فایده بزرگ از این کار عاید خواهد شد. یک فایده مربوط به فرموله شدن اسلام در یک شکل بین‌المللی است؛ بسیاری از معارف اسلام که جزء فرهنگ دینی این جامعه است، متأسفانه به شکلی که قابل عرضه در صحنه‌های بین‌المللی امروز باشد، فرموله نشده است. آن نوع بیانی که ما فعلاً برای اسلام داریم برای کشورهای خودمان مناسب است نه برای صحنه‌های بین‌المللی. در آن دیالوگها و مذاکرات است که فرم بیان متناسب پیدا می‌شود. رایزنی‌های فرهنگی در خارج بسیار است و اکنون سفارتخانه‌ها هم می‌خواهند در خارج یک بعد مذهبی و یک بعد فرهنگی داشته باشند. کلیه روابط ایران با خارج دارای یک بعد دینی شده است. بیان این بُعد دینی یک فرم بین‌المللی لازم دارد، در این مذاکرات و دیالوگها آن فرم حاصل می‌شود در چنین شرایطی کسانی که از ناحیه جمهوری اسلامی می‌خواهند با دنیا رابطه برقرار کنند می‌دانند چه می‌گویند. این دیالوگها باعث می‌شود که مسلمین خود را بهتر بشناسند و بیان خود را بازسازی کنند. این یک بُعد کار و تنها یک فایده آن است. بُعد دیگر کار و فایده دیگر این است که اگر جمهوری اسلامی ایران در این کار پیشقدم شود و بتواند کار مؤثری را انجام دهد، لذا می‌تواند در این صحنه رقابتی که در این زمینه وجود دارد گوی سبقت را بریابد و پیشتاز باشد و می‌تواند اعلام کند که ما حریف خوبی برای شما هستیم و این مسئله ابعاد سیاسی قابل توجهی دارد. بُعد سوم این است که اگر دیالوگ ادامه یابد، بسیاری از سوء تفاهمهایی که درباره مسیحیت فعلاً در افکار مردم ما جا افتاده ولی واقعیت ندارد، بازسازی می‌شود. مسیحیت حالا، مسیحیت ۱۴۰۰ سال پیش نیست. در مسیحیت فعلی قله‌های توحیدی متعددی وجود دارد، بسیاری از عقاید مسیحیت تغییر محتوایی یافته است، آگاه شدن حوزه‌های فرهنگی دینی ما از اینکه مسیحیت فعلی چیز دیگری است موجب این خواهد بود که آنها این دین را در دنیای امروز به نحو بهتری بشناسند و وقتی به نحو بهتری شناختند به عامه مردم، ولو بتدریج، منتقل کنند و وقتی به عامه مردم منتقل شد آن چیزی که شما سیاسیون دنبال آن هستید (یعنی تفاهم میان ملتها) از طریق بازسازی فکر در اینجا و بازسازی فکر در آنجا تا حدود زیادی زمینه‌اش آماده خواهد شد.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی